

## اهمیت یادگیری علم نافع

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بِك عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَّكُنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَذْرِ مَا أَنْتَ  
عرض شد لازمه کمال انسانی علم، انسان هیچ گاه بی نیاز و مستغنی از علم نیست. علم یعنی  
انکشاف واقع و هر چه که انسان را به واقع می‌رساند.

حالا این علوم به أنحاءها و اقسامها و تفاوت کیفیاتها، این علوم چه جایگاهی دارند؟ پیغمبر  
اکرم فرمودند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ<sup>۱</sup> این استعاذه پیغمبر چه معنایی دارد؟ أَعُوذُ بِكَ «پناه  
می‌برم به تو» پناه می‌برم به تو از علمی که این علم نفع ندارد. خب چه اشکال دارد انسان دنبال یک  
علمی برود که نفع نداشته باشد؟ و این پناه بردن یعنی چه؟ مگر این علمی که افراد در این دنیا کسب  
می‌کنند مفید؟

بالآخره انسان عمرش را صرف می‌کند و یک علمی به دست می‌آورد حالا آن علم خیلی مفید  
هم نباشد، نباشد. کلام پیغمبر در اینجا دو توجیه می‌تواند داشته باشد: توجیه اول اینکه خداوند متعال  
یک سرمایه‌ای به ما داده که عبارت است از عمر، این هم یک حدی دارد و بعد هم تمام می‌شود و  
می‌گویند بفرمائید. خب حالا اگر انسان این عمر را صرف علم غیر نافع بکند چه چیزی [را] می‌تواند  
جایگزین این عمر از دست رفته بکند؟ هیچ چیز، هیچ چیزی جایگزین نمی‌تواند بشود و حسرتش در

<sup>۱</sup> کنز العمال، ج ۱، ص ۳۸۵.

روز قیامت برای انسان می ماند که ما مدتی را بودیم و این وقت و عمری را که می باید صرف امور مفید کنیم صرف امور غیر مفید کردیم که عبارت است از علمی که آن علم نافع نیست. و این حسرت برای انسان در روز قیامت می ماند **يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ (التغابن ۹)** روز اظهار غبن و خُسران امروز است، در روز قیامت که انسان اظهار غبن می کند.

مثل یک شخصی که یک حراجی زدند توی خیابان، نصف قیمت، سی درصد قیمت، و شما رد می شوید و می بینید آن لوازمی که احتیاج دارید در این حراجی است که سی درصد می فروشد، می گوئید حالا بروم در منزل بعد بیایم و بگیرم. وقتی برمی گردید می بیند خریدند و بردند و شما دیگر پولتان به مقدار خرید بازار نمی رسد، این را می گویند، غبن، دیگر گیرتان نمی آید، این حراج بود و تمام شد. در روز قیامت، یوم، یوم تغابن است یعنی افراد نگاه می کنند و می بینند که مبتلای به غبن شدند. این روزی که می بایست از این روز استفاده کنند نکردند. این سرمایه ای که می بایست ازش استفاده کنند نکردند و در آنجاست که فریاد از نهاد انسان بلند می شود و دیگر فایده ای ندارد و این غبن برای همه است، برای همه افراد. رفیق نگاه می کند به رفیقش می بیند در کجا ایستاده و آن در کجا، زن نگاه می کند به مرد می بیند آن در کجاست این در کجاست، مرد نگاه به زن خودش می کند می بیند آن در چه مقامی است این در چه مقامی و هَلُمَّ جَرًّا این یک غبن که پغمبر می فرماید: **أَعْوَذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ** «آن علمی که برای انسان نفع ندارد» آن علمی که فقط باعث مباحثات در عالم کثرت است، همین. آقا چی دارند؟ آقا مدرک دارند.

یکی می خواست ازدواج کند بیچاره هیچ سوادى ندارد، هیچ سواد ندارد و چند سال هم رُفوزه شده اتفاقاً. رفته بوده خواستگاری آنها سؤال کردند خب مدرک شما؟ فلان؟ خب اگر بگوئید من دیپلم هستم می گویند دیپلمت را بیاور نشان بده. پس چی بگوئید؟ گفته بود که من دیپلمه زبان هستم، بعد یکی از اقوامش از او پرسید اگر طرف بخواهد با تو زبان صحبت کنه، [چه می گویی؟] می گوید: می گویم یادم رفته. آن [زن] هم خیلی خوشحال شد. خب ایشان دیپلم زبان است و کسی که دیپلم زبان است معلوماتش چی است و بعد فهمیدند یک پیچ هم بلد نیست ببندد.

حالا این را می گویند چی؟ علم برای مباحثات، مدرک، کاغذ، بگیرد بگذارد آنجا، هیچی، هیچ فایده ای ندارد. الان خیلی از لیسانسهائی که می گیرند لیسانس، لیسانس دلاری، یک مقداری دلار می فرستند در خارج، همینطور دیگر آقا، اگر شما اطلاع ندارید بنده اطلاع دارم و به آنها لیسانس می دهند. لیسانس دانشگاه کذا را می دهند، دانشگاه کذا را می دهند. این را می گویند لیسانسهای دلاری،

حتی به آنها دکترای هم می‌دهند. دیدید تو مطبها و این چیزها نوشته فرض کنید که عضو کالج کجا، بورد تخصصی کجا، صدو پنجاه تا دلار می‌دهید برای شما یک‌دانه عضویت کالج جراحان لندن [را] می‌فرستند. یا بورد تخصصی از دانشگاه فلان فرض کنید براتون می‌فرستند. اگر هم یک مخدره‌ای باشد و پول هم نداشته باشد آن به طریق دیگر هم می‌تواند تحصیل بورد و عضویت کالج بکند و از اینطور چیزها، به قول معروف با دفترچه بسیج هم می‌شود عضویت بورد کالج [را] گرفت، آن آقایانی که نمی‌دانند، آنهایی که می‌دانند بعد از جلسه برایشون قضیه‌اش را بگویند اینها همه چیه؟ اینها همه علوم اعتباری، مباحث، این طور و آن طور و امثال ذلک، خب این نتیجه‌اش چیه؟ نتیجه‌اش گذشت عمر و ورود در عالم کثرات و بعد هم از این دنیا رفتن و تمام شد.

یک مسأله دیگر که در اینجا هست این است که منظور از اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع این است که خدایا یک علمی را من بدست بیاورم که نتوانم از او استفاده صحیح بکنم آن وقت با اختلاط به أهواء و آراء و نفس اماره بیافتد در مسیر شیطنت و اغواء و انحراف، آنجا دیگر خدا می‌داند چه خبر است!

چون علم اگر توأم با تزکیه نباشد خدا می‌داند چه خبر است! خدا می‌داند! علم اگر توأم با وجدان نباشد خدا می‌داند چه خبر است و دیگر در اینجا الی ما شاء الله! من علم لا ینفع «علمی که نفع نداشته باشد برای ما» نفع نداشتن علم در صورت اختلاط با نفس، مساقو با ضرر است. در هر رشته‌ای شما بخواهید حساب کنید این مساقو با ضرر است. مساوی با ضرر است. یک طیب اگر علمش توأم با تزکیه نباشد موجب هلاکت مریض است، مریض هلاک می‌شود. یک مهندس اگر علمش توأم با أهواء و آراء نفسانی باشد یک مرتبه ممکن است موجب قتل افراد عدیدی باشد در یک مکان واحدی، چون نفس در اینجا دخیل است. پایه‌ای را که باید به این قطر بگیرد برمی‌دارد یک پایه تو خالی درست می‌کند و می‌زند و بعد این وزن را نمی‌تواند تحمل کند، در یک لرزش یا در یک قضیه غیر عادی، یک مرتبه می‌بینید روی سر سیصد نفر سقوط می‌کند. اتفاق افتاده. چرا؟ بعد مشخص شده که آن مهندس در پی‌ریزی این ستون یا در این شناژی که می‌خواهد بریزد، آمده خیانت کرده و این موجب هلاکت یک عدّه‌ای می‌شود و همینطور. یک عالم اگر علمش توأم با هوای نفس باشد موجب هلاکت یک اُمت است، یک اُمت از بین می‌رود. اینجا دیگر یک نفر و دو نفر نیست اگر علم توأم با هوای نفس باشد فتوی به قتل پسر پیغمبر هم می‌دهد! خیلی راحت، خیلی راحت می‌آید و صغری و کبری می‌چیند ادّله اصولی و فقهی را در کنار هم قرار می‌دهد و بعد نتیجه می‌گیرد که قتل پسر پیغمبر و مقابله با او واجب

است شرعاً، یک ملت بیچاره‌ای هم می‌افتند دنبالش.

مرحوم علامه طباطبائی ایشان یک برادری داشتند - من این مطلب را از خود ایشان شنیدم، یک روزی، مرحوم آقا هم در کتاب مه‌رتابان آورده‌اند این مسأله را - سابق بر این، در حوزه‌های علمیه یا در غیر حوزه‌های علمیه، در اماکن مختلف، طلاب به بعضی از فنون دیگر از علوم هم می‌پرداختند که یکی از آنها من باب مثال علم موسیقی بود. موسیقی یک علم ریاضی است این تابع قواعد ریاضی است. یک وقتی خود من هم قواعدش را یاد می‌گرفتم پیش یک استادی، بدون اینکه از آلتش استفاده کنم یا به کار ببرم. و این داخل در علم ریاضی است خود همین و در دسته‌بندی علوم و فلسفه، موسیقی را هم جزء همین می‌آوردند. البته خب الآن دیگر اینها منسوخ شده در این علوم، به خاطر کثرت این علوم متعارف و دینی و همین‌طور عدم استفاده‌ای که از این می‌شود به خاطر خُرمتش، و آن افرادی که اینها را یاد می‌گرفتند فقط به جهت خود علمیت این بود نه به جهت استفاده، مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمودند که برادر ما در این قسمت استاد و نوشته‌ای هم در این زمینه دارد. یک وقتی در خدمت ایشان بودیم داشتند برای عده‌ای راجع به این مسأله صحبت می‌کردند این مطلب را هم ایشان در ضمن می‌فرمودند. و این‌طوری که ما متوجه شدیم خود مرحوم علامه طباطبائی هم بی اطلاع نبودند. بعد ایشان فرمودند که ایشان مدعی بودند در اینکه این علم یک علمی است صحیح و واقعی و چه بسا اگر آن استفاده صحیحی که مطلوب است از این بشود، این موجب تَلطیفِ نفس و تجریدِ نفس خواهد بود و حرکتِ سالک را بسوی خدا تسریع می‌کند ولی چون ترس و نگرانی از این است که این بیافتد بدست یک عده‌ای و این نحوه نت‌ها و تنظیم‌های آلات، اینها موجب بشود که بعضی یک استفاده‌های نامشروع از این بکنند، آن استادی که خود من یک وقتی پیش ایشان از نظر کلاسیک درس می‌گرفتم و ایشان به من یاد می‌داد ایشان دارای تخصص و تبحر خیلی زیادی بود، در ضمن شخص متدینی هم بود، ایشان معتقد بود من می‌توانم با تار یک نحوه بنوازم که اختیار فرد را از خودش بگیرم و او را مسلوب اختیار بکنم.

خب شما ببینید اگر قرار باشد این علم به دست افراد غیر اهل بیافتد چه مفاسدی ممکن است به بار بیاورد! و همین‌طور یکی از نت‌هایی که در اینجا ایشان به ما تعلیم داد - یعنی نه اینکه به اصطلاح ناتمام ماند - یک نتی بود روی ستار و آن این بود که اگر این نواخته بشود کم‌کم یک محبت عجیبی از این در قلب آن طرف می‌افتد که به هیچ وجه دیگر زائل نمی‌شود. اینهایی که می‌خواهم خدمتان عرض کنم به خاطر شرح آنچه را هست که مرحوم آقا در کتابشان نقل کردند، خب شما ببینید اگر شخصیک

هم چنین کیفیتی را بدانند، این چه مفاسدی ممکن به این قضیه مترتب بشود!

یکی از اقسامی که این شخص خیلی برایش عادی بود و می گفت که - البته عرض کردم این یک شخص متدینی بود و اصلاً اهل این حرفها و مسائل نبود و ذوق عرفان و درویشی هم داشت - یکی از آن چیزهایی که ایشان داشت این بود که می گفت من می توانم به یک نحوی بنوازم که بی رغبتی شخص را به دنیا و به مال دنیا در او به وجود بیاورم در نتیجه هر کاری بخواهم با او می کنم، می گویم این مالت را بده به من، چکار بکن، خیلی راحت دیگر می دهد، خیلی راحت و می گفت این راحت ترین چیزی است که خلاصه ما می توانیم انجام بدهیم و هم اینطور چیزهای عجیبی او نقل می کرد که البته خیلی هایش را می گفت من بلد نبودم، می گفت استاد من بلد بود که حتی به من هم یاد نداده ولی صحبت در این است که این روشهایی که اینها دارند اینها یک روشهای واقعی است. چرا؟ این یک بحث خیلی مفصلی است، نحوه ارتباط بین موسیقی و بین نفس انسان، که نفس هر کس بر طبق یک مداری است که اگر چنانچه با آن جنبه ریاضی موسیقی و نتها بخواهد تطابق بکند این انطباقش یک جنبه سبکی و تجرد و میل شدیدی در نفس بوجود می آورد و این میل موجب می شود که نفس علائق خودش را از دست بدهد، این یک بحث دیگری در اینجا هست.

همین طور این قضیه در مورد صدا است. بعضی از صداها است که این صداها، این صدا تأثیرات عجیبی دارد. نحوه صدا تأثیر عجیبی دارد. یک مرتبه می بینی یک صدا در یک نفس تأثیر خیلی جالبی دارد ولی این صدا در نفس دیگر ندارد چرا؟ چون این نفس دارای یک خصوصیات و رموزی است که این صدا با این تن منطبق با آن رموز و خصوصیات آن نفس است وقتی که می خواند آن نفس کشیده می شود، کشیده می شود به سمت این، چه بسا دیده شده است افرادی با صدای خوشی که دارند به طور کلی یک تحوّل در یک شخص دیگری ایجاد کرده اند، یک تحوّل ایجاد کرده اند، یک شخصی بود از دوستان ما بود نه از رفقا و اینها، این شخص یک مدتی با ما [مانوس] و محشور بود. یک دفعه با این رفته بودیم در بیرون قم و اینها، یک غزلی از حافظ خوانده بود، تازه یک مقداری هنوز از ما خجالت می کشید و خلاصه هنوز چیز نبود که کاملاً بیره توی آن صداها عالی .... و این قضیه صدا خیلی قضیه عجیبی است. تحقیقاً من می توانم بگویم شاید اگر یک مقدار دیگر ادامه می داد ما مسلوب الاختیار می شدیم. دیگر اختیار از ما می رفت، بعد گفت تازه من چیز نکردم هنوز نیامده بودم به ....

یکی از آقایان منبری معروف طهران می گفت یک وقتی من در مشهد که بودم حاشیه ملاحظه الله می گفتم با جمعی از شاگردان و این حرفها. می گفت یک روز ما رفتیم کوه سنگی بیرون مشهد، روز

تعطیل بود. دیگر هر کسی باروئنه‌اش را گذاشت و این حرفها و معمولاً این طور بود که تا ظهر بودیم و یک درسی هم می خواندیم و ظهر هم ناهار می خوردیم یک چرت می خوابیدیم عصری بر می گشتیم به سمت مشهد، ایشان می گفت ما همین طور که نشسته بودیم و اینها، یکی از اینها کم کم شروع کرد به آواز و صدا و شروع کرد خواند و کم کم صدایش را بالا برد و بالا برد و می گفت ما دیگر متوجه نشدیم، یک مرتبه دیدیم که یکی از ما فریادش بلند است آی آی آی فلان، آمدیم جلو نگاه کردیم دیدیم این بیچاره داشته سیگار می کشیده، این سیگار از دستش می افتد روی پایش و متوجه نمی شود، این پارچه شلوارش را این آتش سیگار سوراخ می کند و می رود پائین و این شروع می کند پایش را سوزاندن و دود سوختگی و فلان و خون و همین طور دارد راه می افتد و این نمی فهمد وقتی که این تمام کرد یک مرتبه فریاد این به هوا بلند شد و آن موقع بردنش بیمارستان و کذا و کذا، موسیقی هم به همین کیفیت است.

مرحوم علامه طباطبائی می فرمودند که برادر ما سید محمد حسن الهی یک روشهایی را داشت در موسیقی که با او می توانست راه انسان را به سوی خدا نزدیک کند و باعث تلطیف نفس بشود، این یک واقعیت است. یعنی هست یک همچین چیزی. ولی صحبت در این است که این واقعیت و این مسأله، آیا پرداختن به این حرام است یا حرام نیست؟

راهیست که انسان را به واقع می رساند که خدای متعال باشد چرا باید حرام باشد؟ راه به واقع که حرام نیست. بعضی ها می گویند که احکام شرعی دایر مدار اراده و رأی شارع است. شارع دلش می خواهد این راه را حرام کند و دلش می خواهد این راه را حلال کند. این راه را ببندد و این راه را بگشاید. این را واجب کند و آن را حرام کند. شرع که گتره نیست مگر راه خدا دل بخواهی است که خدا دلش می خواهد از این راه برود؟ من یک وقت یک جایی بودم شنیدم که یکی می گفت، خدا دلش می خواهد، می گوید این راه را من برای شما باز می کنم می خواهم آن راه را باز نباشد! مگر خواست خدا مثل خواست ماست؟ خدا دل بخواه ندارد. یا این مسیر موصل است یا موصل نیست، تمام شد و رفت. اگر موصل خود خدا هم نمی تواند بگوید نه. برای چه بگوید نه؟ چطور اینکه نماز موصل است، چطور اینکه انفاق موصل، چطور اینکه صوم موصل است، چطور اینکه حج موصل، تمام اینها موصل، انسان را به خدا می رساند. خب چه اشکال دارد وقتی که موسیقی موصل باشد و باعث تجرید نفس باشد و نفس را صفا بدهد و میل به دنیا را در انسان کم کند و راه انسان را نزدیک کند، خب چه اشکال دارد که این هم حلال باشد؟ خب چه اشکال دارد؟

یک وقتی ما می‌گوئیم که این برای انسان ضرر دارد و جلوی تکامل را می‌گیرد، این است قضیه و از رسیدن به مطلوب باز می‌دارد و مطلوب تخیلی را بجای مطلوب حقیقی می‌نمایاند و به عبارت دیگر تجرد قلابی نصیب انسان می‌کند، این یک مطلبی است، خب بله این حرام است. این وارد شدن در بهیمیت است این مثل شرب خمر و امثال ذلک وارد شدن در عالم حیوانیت است، نزول به کثرت بهیمیت و حیوانیت است و ردّ و منع رسیدن به مقام انسانیت و عبودیت است، این درست است. ولی با فرض موضوع، با فرض اینکه این باعث تجرید نفس می‌شود واقعاً و حقیقتاً و در انسان حالت انبساط ایجاد می‌کند و انسان را از دنیا معرض می‌کند و روح انفاق را در انسان زنده می‌کند و روح صله رحم را زنده می‌کند روح میل به آخرت را در انسان پرورش و تربیت می‌کند مورث تجرد می‌شود رفع کدورت می‌شود، با توجه به اینها معنی نداره خدا دیگه جلوییش را ببندد! یعنی چه ببندد؟ خود خدا هم می‌گه که این کارها را انجام بده تا اینکه روح تلطیف بشود بعد وقتی که ما می‌خواهیم از این راه بریم تلطیف [کنیم]، می‌گه نه این کار را نکن! یعنی چه؟ اصلاً چه معنا داره؟ طریقی که این طریق موصل به واقع است، حجیت این طریق حجیت ذاتی است، خدا هم نمی‌تواند بگوید این حجیت نداره.

خب طریق طریق موصل و آنجا که جای دلخواه نیست، خدا بگه دلم می‌خواهد شما از این راه بیائید، دلم می‌خواد! دل نداره خدا که بگه دلم می‌خواد، ما دل داریم، ما می‌گوئیم آقا ما دلمون امروز سیب می‌خواد پرتقال نمی‌خواد، فردا می‌گوئیم آقا دلمان پرتقال می‌خواد سیب نمی‌خواد. اما خدا به بندگانش می‌گه من دلم می‌خواد شما فرض کنید که من باب مثال این راه را بیائید! خب آنجا که این حرفها نیست آنجا که حبّ و بغض نیست آنجا که میل به نفس و میل‌های شهوانی نیست در خدا که شهوت نیست در خدا که غضب نیست در خدا که این اهواء و آراء نفسانی و امثال ذلک نیست پس اینها چی؟

این مسأله به خاطر این جهت که بعضی از مطالب و مسائل را به جهت جوانب، مورد تحریم قرار می‌دهند نه به جهت ذاتیات خودش. ما در فقه دو جور دلیل داریم یک دلیل اجتهادی داریم و یک دلیل دلیل فقاهتی داریم. دلیل اجتهادی به آن دلیلی می‌گویند که مجتهد با توجه به شرع و ادله و عقل و سنت و آیات و روایات، به این مطلب می‌رسد این را می‌گویند دلیل اجتهادی یعنی مذاق شرع را پیدا می‌کند. آن وقت اینجا بر سر دو راهی گیر می‌کند یک وقت می‌بیند بیان این مطلب برای مردم در یک هم‌چنین زمینه‌ای بلاشکال و بلامانع، خب بیان می‌کند. فرض کنید که نماز صبح دو رکعت است، صوم این است. مفطرات صوم این است و امثال ذلک. یک وقت ممکن با توجه به این ادله در

وضعیت فعلی، اگر بخواهد نفس حاق و دلیل شرعی را برای همه مردم بیان کند، مردم استفاده سوء ممکن بکنند، اینجا چه کار می کند؟ اینجا جانب احتیاط را در پیش می گیرد، نمی آید صریحاً یک حکم را بیان کند، صریحاً نمی آید بگوید.

بارها دیده شده فرض کنید که در یک خانواده اختلاف، اصلاً برای خود شما هم پیش آمده. پدر خانواده فرض کنید که من باب مثال یک آدم، حالا طرفین قضیه را می گویم، یک وقتی آدم زورگوئی هست یک آدم بی منطقی، نسبت به عیالش ظلم می کند نسبت به چیز ظلم می کند و امثال ذلک، در اینجا، اینجا بینشان اختلاف افتاده و می آیند پیش شما، پدر خانواده شروع می کند به شما گفتن، آقا مگر حق زن این نیست که بدون اجازه شوهر...؟ حق زن این نیست که فلان نکند؟ حق زن این نیست که...؟ اگر شما بگوئید که بله حق مرد این است که این کار را بکند خب این بدتر جری می شود پدر آن را در می آورد! شما در اینجا چی کار می کنید؟ یک مقدار او را سرزنش می کنید، این حرفها چیه آقا؟ به زن یک جوری می گوئید، به مرد یک جوری می گوئید که اینها را چی کار کنید؟ جمع کنید. شخص در تجریش بر خانواده جرأت بیشتری پیدا نکند. حالا یک حقی هم فرض کنید من باب مثال به او داده شده، این که خودش سنگ تمام می گذارد، حالا بعد این بگوئید نه آقا اصلاً حق با شما است اصلاً زن اینطور، خب آن چیزهائی مخفی باطن را که انسان اطلاع ندارد، آن به اندازه کافی داره ظلم به زنش می کند، اگر شما فرض کنید که بگوئید که این کار هم نکند اینکه دیگر فرض کنید که زن می میرد. از آن طرف، اگر یک خانواده ای هستش، مرد داره کارش را انجام می دهد و فلان و زن در اینجا داره زور می گوید یعنی از جهات مختلف شما متوجه می شوید که زن در اینجا دارد زور می گوید. حالا این در اینجا می آید و می گه که آقا حق الحضانة که مربوط به زن است، بنده این بچه را شیر نمی دهم! فرض کنید که من باب مثال مرد باید پول بدهد برای شیر دادن این بچه، شرع به من نگفته غذا بپز، بنده غذا درست نمی کنم! شرع به من نگفته که بشور [من نمی شورم]. اگر در اینجا شما به او بگوئید که بله حق [با] شماست، شرع گفته که این کار را نکن، این همین طوری پدر شوهر را در می آورد شما بخواهید این حرف را هم به او بزنید کار تمام است دیگر، دیگر این مرد نه تنها باید برود بیرون کار کند بلکه باید دستش را بزند بالا بیاید رخت بشورد و کهنه بشورد و بعد هم غذا درست کند بگذارد جلوی خانم! این هم دیگر تکلیف مرد مشخص است!

اینجا چی باید گفت؟ و یکی از مسائل و مشکلاتیکه در این زمان پیش آمده همین است. آمدن برداشتن یک قوانینی جعل کردند که به جای اینکه موجب تعدیل بشود، آمدن زن را برداشتن بردن بالا

تو سر مرد کوبیدن، این سرمایه‌ای که مرد در طول حیاتش بدست آورده، نصفی‌اش برای زن است! کجای قرآن و شرع یک هم‌چین حرفهائی است؟ این حرفها یعنی چی؟ این سرمایه را مرد در زمان حیات زن بدست آورده! مگر زن آمده با مرد کار کرده که این سرمایه را به دست بیاورند؟ مرد بلند شده بیچاره رفته بیرون پدرش را در آورده، آمده یک سرمایه به دست آورده، به زن چه مربوط؟ مرد می‌توانست بگوید آقا بنده می‌توانستم توی خانه بنشینم پایم را روی پایم بندازم نروم کار کنم، تو زن می‌توانستی جلوی من را بگیری؟ دلم می‌خواست، بنده به جای اینکه بروم کار کنم روزی ده هزار تومان در آورم می‌تونستم می‌رفتم کار می‌کردم روزی دویست تومان نان جو می‌ریختم جلوتان بخورید، ها! می‌تواند بگوید دیگر، پس اینکه الآن من رفتم کار بیشتر کردم به تو چه مربوط؟ من رفتم کار کردم تو بیائیی نصف آن را بخوری؟ می‌گویند در حیات زن این مال را به دست آورده! بله توی حیات زن است. مرد هم برداره به زن بگوید که تو آمدی اینجا زندگی کردی اولاً کرایه اطاعت را بده ببینم، ماهی این قدر کرایه باید بدهی «یک». وانگهی بنده خرجیت را دادم این قدر هم باید خرجی بدهی. ثانیاً بنده به خاطر تو خیلی کارها نکردم باید پول آنها را هم بیاوری بدهی. یک دفعه می‌بینی زن دو سه برابر بدهکار هم می‌شه! این قوانین تجاوز از حد شرع است! این مساکن نمی‌فهمند! اینها می‌خواهند بیایند حق زن را بالا ببرند نمی‌دانند بابا همانی که شرع گفته باید بهش عمل کنید. پیغمبر بهتر می‌فهمید یا تو بهتر می‌فهمی؟ آن امام صادق بهتر می‌فهمید یا تو؟ کجای شرع داریم که اگر مرد بخواهد فلان کند نصف سرمایه‌اش را باید به زن بدهد؟ درست کردن و پیچاندن و قوانینی را به هم بافتن که کار همه است ولی آیا اگر به سر خودت هم بیاید همین‌طوره؟

یک کسی از اطباء چشم بود این برای من اخیراً تعریف کرد. ظاهراً تنها عضوی از بدن که بعد از مردن تا چند ساعت - ظاهراً تا شش ساعت - زنده است این عنبیه چشم است، همین مردمک، خب این مردمک را می‌توانند در بیاورند و نگه دارند در این مایع چیز و اینها و بعد هم اگر موردی پیدا بشود پیوند بخورد. حالا در مورد غیر مسلمانها اشکال ندارد. در مورد موتا این جای شبهه است، در هر صورت، اما در مورد زنده که قطعاً حرام است. ایشان می‌گفت که یکی از این علمای مشهد که معتقد بود بر اینکه پیوند چشم از مرده اشکال دارد و حرام است یعنی اگر یک شخصی الآن از دنیا برود یا بر اثر تصادف، شما نمی‌توانید بروید عنبیه‌اش را از چشمش خارج بکنید، این حرام است و نمی‌شود این کار [را کرد]. می‌گفت ما هر چه با او صحبت می‌کردیم که بالاخره یک نابینائی نجات پیدا می‌کند، خانواده‌ای چه می‌شود و فلان. این قبول نمی‌کرد و می‌گفت به هیچ وجه نمی‌شود، می‌گفت تا اینکه

بچه همین آقا بر اثر یک سانحه‌ای یا یک چیزی این مردمکش از کار افتاد خراب شد چی شد، بعد می گفت ایشان آمد سراغ ما و گفت فلانی! این قضیه چی است؟ گفتم آقا شما خودتان فرمودید که این مسأله حرام است. گفت نه! حالا این دفعه را بکن دیگر نکن!

اینها چیه؟ اینها بازی کردن با دین است! بعد حالا وقتی که این شخص طیب قبول نکرد، و گفت ما به [فتوای] خود شما، عمل نمی کنیم - من اگر بخوادم اسم طیب را بیاورم شاید خیلی از دوستان اسمش را شنیده باشند و قضیه مشخص بشود لذا اسمش را هم نمی آورم - می گفت خلاصه ما عمل نکردیم. می گفت خلاصه ایشان فردا آمد و گفت رأی فقهی من برگشته، اشکال ندارد که شما این کار را انجام بدهید! اینها ابتلائات ماست، چیه آقا؟ نفس می آید عوض می کند تمام شد و رفت. امروز این طور، فردا می آید این طورش می کند. همان است. ادله همان است. به یک دلیل جدید این راه پیدا نکرد. دلیل همان دلیل است اما چطور؟ موضوع و محیط و زندگی و ضرورت و اظطرار موجب تحوّل نفسانی او شد و وقتی که نفس متحوّل شد تمام ادله هم بخاطر او متحوّل می شود و پناه ببریم بر خدا، وقتی که نفس تحوّل پیدا کند دلیل هم چیه؟ تحوّل پیدا می کند. دلیل که همان است، کتاب جدیدی را باز نکرد به یک دلیلی برسد.

در قزوین، این شهید ثالث که الآن در قزوین است ملاً محمّد تقی برقانی، که شهید ثالث بهش می گویند و بهائی‌ها هم کشتنش، ایشان معتقد بود بر اینکه نماز جمعه حرام است. چون عدیل او یکی از علماء و سید هم بود آن در قزوین اقامه نماز جمعه می کرد، این رو چشم و هم چشمی می گفت نماز جمعه حرام است. ایشان می آید طهران و یک هفته در طهران می ماند و روز جمعه نبوده. این جناب شهید ثالث می آید - همین آخوند ملاً محمّد تقی - این می آید و به جای او نماز جمعه می خواند! ایشان که قائل به حرمت بود. آن شخص می آید می بیند بله! پست و مقامش اشغال شده. می گفت من تعجب می کنم یک حکم شرعی با یک رفتن طهران من، صد و هشتاد درجه تغییر پیدا بکند، یک حکم شرعی. منظور کلام پیغمبر این است اللهم انی اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ خِدا می داند اگر این علم بیافتد به دست نااهل چه بر سر مردم می آید و چه بر سر دین می آید! پیغمبر می فرماید اللهم انی اَعُوذُ بِكَ بنابراین وقتی که یک شی خودش جهت موصلی و مقدمیت موصلی داشته باشد برای رسیدن به تجرّد، این شرعاً حجیت ذاتیه دارد با فرض موضوع و تحقّق موضوع، این حجیت ذاتیه دارد، این صحیح است، منتهی چون انسان، یکی اینکه درست وارد نیست به خَم و چَم، اطلاع بر نفس و احوال نفس ندارد، در کجا چه را به کار ببرد و در کجا به کار نبرد؟ این یک، ثانیاً بر احوال نفس خود مطلع نیست،

این دو، موجب می‌شود که خداوند متعال بیاید و این مسأله به این مهمی و به این خطیری را جلویش را ببندد که اقلاً انسان یک وقتی به خطر نیافتد چون بلد نیست آن کسی که این کار را می‌کند آقا سید محمد حسن الهی است، آن وارد است. تازه آیا آقا سید محمد حسن الهی از نقطه نظر اشراف بر نفس و خطرات نفس و آنچه را که به واسطه این ممکن است برای نفس حالاتی پیش بیاید آیا بر آن هم اطلاع دارد؟ این را ما نمی‌توانیم احراز بکنیم. حتی ایشان هم نمی‌تواند یک هم‌چنین چیزی را احراز بکند. این شخص فقط کسی است که ولی باشد و به غیب رسیده باشد و اطلاع بر نفس خود داشته باشد و اطلاع بر همه احوال داشته باشد این شخص برایش بلامانع است و الاً غیر از این شخص اگر به دست مردم بیافتد که او ایلاً، آن که هیچ، آن که از اول به قولی گفت هیچ! اگر به دست غیر مردم بیافتد آنها هم چون اطلاع ندارند بر مسائل نفسانی و بر جوانب، آنها هم ممکن چه بسا استفاده چی باشد؟ غلط باشد. لذا می‌گویند از اول حرام بروی دنبالش. نه بخاطر این است که خدا بگوید من این را می‌خوام این را نمی‌خوام! این حرفها یعنی چه؟ چیزی که موجب تجرد است هر چه می‌خواهد باشد بلامانع است و اشکال ندارد. چیزی که موجب صفای روح است هر چه می‌خواهد باشد اشکال ندارد و مانع ندارد.

عمده این است که این را در کجا به کار ببری که موجب یک ضرر دیگری نشود؟ این است، این جا است که انسان نیاز به استاد دارد. این جاست که نیاز به راهنما و دلیل دارد. او می‌بیند، می‌گوید آقا من دارم این کار را انجام می‌دهم این کار برای خداست، می‌گوید برای خداست اما تو نباید انجام بدهی. برای خداست می‌دانم، این کار برای خداست، این کار عبادت است ولی تو این کار را نباید انجام بدهی، مگر تو نمی‌خواهی رضای خدا را به دست بیاوری؟ خدا می‌گوید نماز شب نخوان! خب نخوان دیگر، مگه تو نمی‌خوای رضای خدا را به دست بیاوری؟ خدا می‌گوید این انفاق را در این جا نکن، می‌گوید آقا این انفاق است آقا فی سبیل الله است آقا فلان، بله! همه را ما می‌دانیم اضافه‌ترش را هم می‌دانیم ولی شما انجام نده، این برای همینه که حَفِظْتَ شَيْئاً و غَابَتْ عَنْكَ اَشْيَاءُ یک چیزی می‌دانیم هزار چیز از ما چیه؟ پنهان است؟

پس آن علمی که موجب می‌شود انسان به انحراف بیافتد آن همان علمی است که پیغمبر اکرم از آن علم دارد به خدا پناه می‌برد اللهم انی اعوذُ بِکَ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ. خب چه علمی در اینجا باقی می‌ماند که نافع است؟ آن چه علمی است؟ آن علمی است که فقط و فقط هدف و غایت برای آن علم، آن هدف انتها به مقام حقیقت و ذات پروردگار بشود، این علم می‌شود علم نافع. علمی که به انسانیت انسان

نافع است نه به جسمیت او، این علم می شود علم نافع، علمی است که کمالیت انسان در آن علم است. یعنی چه؟ یعنی انکشاف واقع. انکشاف واقع، آن چیه؟ آن علم، علم نافع است و آن علم چیست؟ علم خدا شناسی است. پس بنابراین تا اینجا ما به این نکته رسیدیم که امام علیه السّلام که می خواهد بفرماید بک عرفتک منظور از این عرفان چیه؟

عرض شد که سه مطلب در اینجا امام علیه السّلام می خواهد بفرماید: اول اینکه غایت کمال انسان علم است و هر چیزی غیر از علم، مادون مرتبه و شأن انسان است و به مشترکات بین انسان و سایر موجودات برمی گردد نه به مختصات که حقیقتُ الشیء بصورتیه لا بمادّیه به همان قوه ناطقه انسان و نفس ناطقه انسان برمی گرده آن علم موجب کمال این یک، دوّم، کدام علم از این علومی که متداول است و اینها؟ آیا هر علمی که هست این آیا مفیده؟ واقعاً مفیده؟ بعضی از اوقات می شود من دارم مطالعه می کنم مثلاً شب ساعت دوازده، ساعت یک، ما می نشینیم به مطالعه کردن و اینها، خوابمان نمی برد، بعد گاه گاهی به ذهنم می رسد خب بیایم این فرض کنید که پیچ رادیو را باز کنم بینم امروز اخبار چی بود؟ همین که به ذهنم می رسد نگاه می کنم می بینم یک ربع به واسطه شنیدن این اخبار از این مطالعه ام حذف می شود یعنی یک ربع از عمرم حذف می شود این یک ربع را صرف کتاب کنم بهتر است یا صرف شنیدن خبر؟ می بینم خبر، هیئت دولت این را تصویب کرد بسیار خب خیلی متشکریم! یک چیز را تصویب کرد، هیئت دولت این کار را کرد. فلان کشور با فلان کشور جنگید، فلان کشور صلح کرد. آنجا بمب انداختن. اینجا بمب را از روی زمین برداشتن. خب این برای من چه فایده ای کرد؟ ها؟ برای من چه فایده ای کرد؟ در آن طرف دنیا فلان جنگل آتش گرفت بسیار خب آتش گرفت بعد هم خاموشش کردن، حالا بنده سه دقیقه چهار دقیقه پنج دقیقه و قتم را در این خبر و در تفسیر این خبر بگذرانم چی شد؟ چه نفعی برای من کرد؟ اینجا است که به این نکته می رسیم که در روایات اهل البیت علیهم السّلام وقتی که می بینیم می فرمایند *إِنَّ الْمُؤْمِنَ* - عبارت عربی در [ذهنم نیست] - مؤمن حریص تر است به علم و دانش از طفل به نَدی امه، به سینه مادرش. این چه علمی است؟ آیا علم اینکه فلان جنگل آتش گرفت؟ این است؟ آیا علم اینکه فرض کنید من باب مثال اگر این ماده را با این ماده قاطی بکنند فرض کنید که این خواص را می دهد، این است؟ آیا علم به اینکه اگر این فرمول را بکار ببرند.... این است؟

دهمین سال تولّد انیشتن را در آمریکا جشن گرفتن و خود انیشتن را هم دعوت کردن و در آن مجلس حضور داشت. از انیشتن خواستند بیاید یک سخنرانی بکند و راجع تئوری نسبیتش بیاید در

آنجا یک صحبتی بکند. ایشان آمد یک جمله فقط گفت، آمد در آنجا گفت که اگر می دانستم این تئوری من موجب می شود که ملل دنیا به واسطه این تئوری به کام مرگ فرو بروند و تبدیل به خاکستر بشوند هیچ وقت این را کشف نمی کردم! یعنی چه؟ یعنی این همه سر و صدا نتیجه اش این شد که یک بمب بیندازند توی هیروشیما و یکی هم بیندازند توی ناکازاکی سیصدوپنجاه هزار نفر تبدیل به زغال بشوند! این می شود چی؟ علم لا ینفع. البته این نسبت خیلی منافع دارد خیلی این تئوری می تواند در راه صلح کمک کند خیلی مسائل داره، بله، ما می دانیم. ولی صحبت در این است که همان طوری که چند شب پیش عرض کردم حکومت دنیا در دست جهل است، در دست عقل نیست. وقتی دنیا در دست جهل باشد و جهل حاکم بر مقدرات باشد تمام مواد و قوانین را در راه منافع خودش که جهل به کار می گیرد نه در راه عقل، مردم افریقا از گرسنگی روزی صدها هزار نفر می میرند و امریکا گندم خود را که یک سال تغذیه مردم افریقا است به دریا می ریزد تا قیمت گندم پائین نیاید! ببینید این را می گویند جهل، برای اینکه قیمت گندم پائین نیاید گندم را می ریزند توی دریاها ماهی ها بخورند! می ریزد توی دریا و به اینها نمی دهند بعد هم سازمان درست می کنند سازمان یونسکو سازمان نمی دانم چی چی، سازمان بین الملل سازمان کذا، کذا، همه اینها - آقا جان از من به شما نصیحت - همه اینها به خاطر این است که سر من و شما را کلاه بگذارند، این را بدانید. تمام این سازمانها برای کلاه گذاشتن سر من و شماست منتهی من و شما گول می خوریم، به یک روز اگر همین آمریکا بخواهد کار دنیا را اصلاح کند نه نیاز به سازمان ملل داره نه به سازمانهای دیگر نیاز داره، به یک روز، به یک روز اگر بخواهد دنیا را تغذیه کند به یک روز اگر بخواهد سطح فرهنگ را بالا ببرد به یک روز بخواهد که همه مسائل بهداشت را در جهان گسترش بده، تمام این حرفها همه اش برای چاپیدن ملل مستضعف، تمام این قوانین قوانینی است که در راه تفوق خود آنها به کار گرفته می شود و بس، همین، این قضیه. و متأسفانه ما هنوز خواهیم.

... اینها بیایند و حق مخالفت داشته باشند، هنوز چندتا کشور باید حق و تو داشته باشند! چرا باید اینطور باشد؟ چرا؟ در این کنفرانس سران اسلامی که در اینجا مطرح شد یک پیشنهادی حضرت آقای خامنه ای دادند که البته پیشنهاد خوبی بود. پیشنهاد این بود که کنفرانس اسلامی هم باید یک حق و تو داشته باشد. اما بهتر از این پیشنهاد این بود که بگویند اصلاً حق و تو باید برداشته شود یعنی چه حق و تو؟ اصلاً حق و تو یعنی چه؟ اگر ایشان این پیشنهاد را می دادند که آقا یا حق و تو را بردارید یا همه از سازمان ملل بیایند بیرون یعنی ممالک اسلامی از سازمان ملل بیایند بیرون. حق و تو یعنی چه؟ یعنی اگر یک کشور ضعیفی که مسلمان نباشد خب در این صورت این به ما اعتراض می کند می گوید

حالا سازمان کنفرانس اسلامی حق و تو دارد خب چون ما کشور ضعیف هستیم و مثلاً نصاری هستیم ما نباید داشته باشیم؟ چون این کنفرانس اسلامی؟ اینه؟ نه! خب بگویند اصلاً حق و تو نباید باشد. آمریکا غلط می کند که حق و تو داشته باشد شوروی غلط می کند حق و تو داشته باشد چین غلط می کند انگلیس، فرانسه. همه کشورها رأی بگیرند اصلاً رأی را براساس تعداد نفوس قرار بدهیم من باب مثال، آن وقت چین دیگر اصلاً چیز می شه چون اون خیلی.... حق و تو یعنی چه؟ یک سازمان بین المللی بیاید و اینها بنشینند و مشورت کنند و اجتماع کنند راجع به قضایایی که پیش می آید، جنگ و صلح و اینها تصمیم بگیرند، و تو یعنی چه این وسط؟ اینها بیایند بیرون. اگر ایشان اینطور پیشنهاد می کردند که کنفرانس اسلامی باید اعلام کند به دنیا یا تو را بردارید یا ما از سازمان ملل خارج می شویم. باور کنید که تو را برمی داشتند. چرا؟ چون اینها به ما نیاز دارند. ما به آنها نیاز نداریم آنها به ما نیاز دارند، اما اگر مسأله جدی باشد که متاسفانه اینطور نیست و تمام این افراد همه عوامل اینها هستند و اینها نوکران حلقه به گوش اینها هستند و بدون اجازه اینها آب نمی خورند. این هم خلاصه چه عرض کنیم! کاری از دست کسی بریاید اگر انجام بدهد چه اشکالی دارد؟ اما شما بدانید این کشورهایایی که در مسائل می آیند و می روند و چه کار می کنند بدون اجازه آن ارباب هایشان هیچ کار انجام نمی دهند حتی با اجازه آنها به ایران آمدند اگر از من می پرسید با اجازه همانها آمدند اینجا. یک سور و سات حسابی برایشان جور شد و دو سه روزی بخور بخور حسابی کردند و.... البته از وضع اینجا مطلع شده باشند و این اطلاع برایشان مفید باشد ما امیدواریم که ائتلافی باشد بین این کشورهای اسلامی و اینها. فعلاً بر دنیا جهل حکومت می کند جهل حکومت می کند آقا جان من! جهل حکومت می کند ما باید به دنبال مبارزه با جهل باشیم این مسأله مهم است. یعنی جهل را بخواهیم برداریم. بهترین راه را و عاقلانه ترین راه را برای این مسأله ما باید برگزینیم. بنابراین مطلبی که باقی می ماند این است که انشاءالله از فردا شب سراغ این قضیه برویم پس عرفان آن تنهاترین طریقی است که انسانیت را به استكمال خودش می رساند این عرفان است. حالا صحبت در اینجا می ماند که این عرفان به چه وسیله برای انسان پیدا می شود؟ بک عَرَفْتُكَ فقط به تو، تو را شناختم به چه علت و به چه دلیلی باید باشد؟

اللهم صل علی محمد و آل محمد